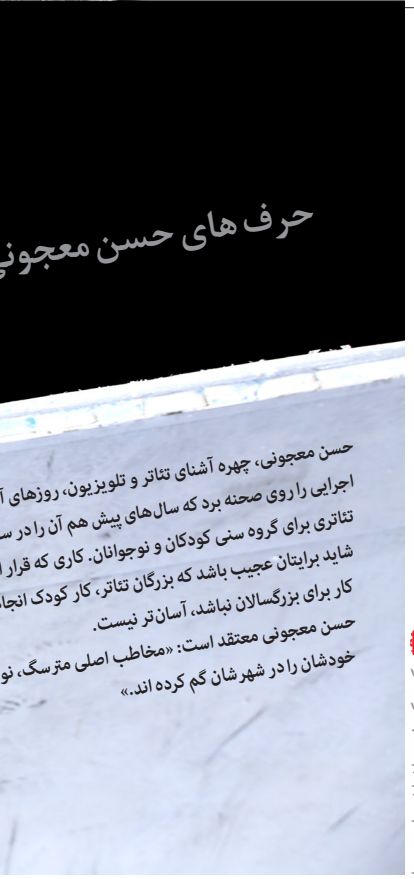




تئاتر



Hossein Meskini, Iranian actor, sitting on a rooftop

- مخاطب «مترسگ» چه گروه سنی است؟**
- از رده نوجوانان می تواند شروع می شود و بزرگسالان هم می توانند این نمایش را ببینند.

- چرا هنک؟ چرا این داستان؟ آیا ایده خودتان بود؟**

بله. اصلا قرار بود که این را به صورت Audio Book منتشر کنیم و اتفاقا قسمت اولش هم به زودی وارد بازار می شود. وقتی داشتیم می خواندیم دیدم که چند چیزهای جذابی برای نمایش دارم. هم طنزش را دوست داشتم هم دیدم که اتفاقات خوبی در آن می افتد. ایده خود بودم. یعنی ایده رو برداشتم دادم به مهدی کوشکی که کمی درگیر ماجراهایی بود. در واقع نمی رسید که آن اکیپ جدید آمدند و شروع کردند به نوشتن و بخش عمده‌ای از آن را هم خودم نوشتم. یک صحنه‌هایی هم از مهدی همچنان هست.

- چرا حسن معجونی که تجربه زیادی در کار بزرگسال داشت، سراغ مخاطب کودک رفت؟**

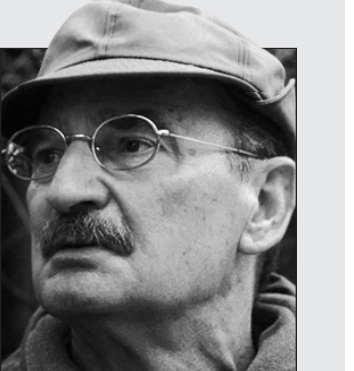
صرفا به خاطر اینکه در بخشی ما داشتیم فکر می کردیم که مخاطب ما چه کسانی هستند؟ من نمی توانم زیاد آدم بی تفاوتی باشم و بگویم خُب حالا یکسری آدم می آیند دیگر! آما روی که حدود هشت سال پیش گرفتیم در تالار مولوی، نشان می داد که تقریبا هشتاد درصد کسانی که دارند می آیند و کار ما را می بینند، قشر دانشجو هستند. مبنای ما این بود که اگر قرار باشد برای این آدم‌ها، بخواهیم کاری کنیم، چه کاری از دست ما بر می آید؟ این قشری که الان قشر دانشگاهی به حساب می آیند، چه کسانی هستند؟ الان دبیرستانی هستند. چرا ما از آنجا داستان را شروع نکنیم. یک کوچولو به عقب برویم که یک حال و هوای خوبی هم برای ما دارد، جدا از داستان آموزش، آن حال و هوای خوب هم هست، به‌خصوص ما که می رویم سراغ متن‌های کلاسیک و اینچور چیزها، کمی آدم را محتاط‌ بار می آورد. در اینچور تئاتر ها، آزاد هستی و قشنگ کودکی می آید و فعالیت می کند و می توانی کمی خودت را ایشتکی و کارهایی را ایکنی که این برای من خیلی جذاب است. این تجربه را قبل از هنک انجام دادم. دو تا کار عروسکی، «آسانسور» و «پدر عزیزم» که البته کار عروسکی برای بزرگسال بود. به نظر من آن دو تا کار تجربه خیلی خوبی بود. این بود که حس کردم مثلا هنک و مترسگ جایی هست که می توانم من آنها را مجددا زنده و کار کنم.

- مترسگ را شما در چهار سالن مختلف اجرا رفتید. کدام صحنه برای اجرا بهتر بود؟ یک سوه یا سه سوه‌ها؟**

من خودم بلک باکس رو دوست داشتم برای این کار، چون اساسا چیدمان تماشاچی برای این کار به نظر من موثر هست تا اینکه بخوانند صحنه را در یک قاب عکس و بالا ببینند. هنک، تجربه کمدی هست. یعنی آدم دلش می خواهد همیشه از بالاتر نگاه بکند. بلک باکس را برای این کار دوست دارم. به ویژه اگر سه سوه باشد. چون در سالن حافظ هم این صحنه را سه‌سوه چیدم. امکاناتی داشت که اینجا از آن گرفته شده مثل بسته‌شدن جعبه چون این هم برای من ایده خیلی مهمی بود. الان اینجا نمی توانم این کار را بکنم. ولی داستان اینجا صرفا به این خاطر نبود که فکر کنم که حالا این اجرا یکبار دیگر هم در این سالن محک بخورد. تیترا این سالن مربوط به نوجوانان هست و در عین حال به نظر من جزو سالن‌هایی هست که اساسا بعد از انقلاب به آن نپیرداخته‌اند. این سالن، خیلی سالن مهمی هست. رزومه‌اش را ندارند چون معمولا رزومه‌های قبل از انقلاب پاک شده است. این هست که مثلا فکر می کنم سه یا چهار تا از کارهای خود آقای سمندریان اینجا اجرا شده است. «آندورا»یی که می گویند بهترین کار آقای سمندریان بوده است، در این سالن اجرا شده. از استاد سمندریان تا

نمایشنامه نویس بزرگی که با دنیا خداحافظی کرد

بوئزور مرژوک



مترسگ

مترسگ معجونی

حرف های حسن معجونی از کمی و کاستی در تئاتر کودک و نوجوانی که

در شهرش گم شده است

حسن معجونی، چهره آشنای تئاتر و تلویزیون، روزهای آخر مرداد در سالن کانون پرورش فکری کودکان اجرائی را روی صحنه برد که سال‌های پیش هم آن را در سالن‌های مختلف و در شهرهای مختلف اجرا کرده بود. تئاتری برای گروه سنی کودکان و نوجوانان. کاری که قرار است به زودی به صورت کتاب صوتی هم روانه بازار شود. شاید برایتان عجیب باشد که بزرگان تئاتر، کار کودک انجام دهند اما همه معتقدند کار تئاتر برای کودک اگر سخت‌تر از کار برای بزرگسالان نباشد، آسان‌تر نیست.

حسن معجونی معتقد است: «مخاطب اصلی مترسگ، نوجوانان هستند اما آنها استقبال خوبی از این اجرا نکردند، چرا که آنها خودشان را در شهرشان گم کرده اند.»

آدم‌های مختلف دیگر همه در این سالن اجرا داشته‌اند. یعنی این سالن خیلی سالن معرفی است. حتی به نظر من رزومه این سالن پر ملاطرت از رزومه اصلی تئاترشهر است. ولی چون در مدتی به این سالن نپرداختند، بهتر هست و ما هم در این یکی دو سال اخیر در زمره سیاست‌هایمان بود که در سالن‌هایی اجرا کنیم که اساسا به این اندازه شناخته نشده‌اند و شاید بشود که مخاطبی که همیشه داریم را بکشیم. به این سالن‌ها و آرام آرام راه بیفتند. ما این کار را باحفاظ کردیم. این کار را با سالن انتظامی هم کردیم که الان به قدری و احیا بکنند. به نظر من، توسعه تئاتر، ما راه را هم ندهند. ولی سالتی بود که همه کار در آن می کردند. یعنی نمایشگاه عکس بود، نقاشی هم بود، کارهای آموزشی هم می کردند اما الان تقریبا اضافه شده به یکی از سالن‌های تئاتری ما. برای پروژه بعدی هم ما باز می‌خواهیم برویم سراغ سالن‌هایی که در تهران به شدت زیاد هستند اما متأسفانه از آنها استفاده نمی‌شود. بخشی از آنها از گان‌های دولتی هست و مثلا مرکز هنرهای نمایشی توتاش را دارد و ما توان این را نداریم که با آن را گان مواجه شویم اما به نظر من می‌توانند آنها برون‌د و این سالن‌ها را بگیرند و احیا بکنند. به نظر من، توسعه تئاتر، بخشی از آن به توسعه سالن مربوط می‌شود و به خاطر همین هم بود که مونولیو راز سالن هنرمندان بردیم سمت او، سالتی که هنوز به آن اندازه شناخته‌شده نیست اما آنجا بازار نیست چون اصلا شبیه هیچ جای دیگری نیست و می‌تواند که به‌اصطلاح با خودش یک حال و هوای خوبی بیآورد. طبعاً یک‌جور زیبایی‌شناسی ممکن است که در آنجا شکل بگیرد و اتفاق‌های مختلف دیگر.

آرام از دیاد سالن فعلی به نمایش کششور کمک می‌کند. ما هر سال ۳۰۰دانشجوی تئاتر داریم که فارغ‌التحصیل می‌شوند. اما جایی که آنها کار کنند، وجود ندارد.

بله. به هیچ چیزی فکر نکرده‌اند. اگر همین دو تا سالن ایران‌شهر هم ساخته نشده بود، همان دهمه تئاترشهر و تکه‌تکه اتاق‌هایش را برمی‌داشتند و تبدیل به سالن می‌کردند و اینکه مهم‌ترین چیز، جدا از اینکه شاید سالن دارد احیا می‌شود برای اینکه جا بدهیم به هنرمندان برای اجرا، مهمتر از آن، یک بخشی هم برمی‌گردد به مدیریت سالن‌ها. سالن وقتی کم باشد مدیریتش هیچ رقابتی نمی‌کند و می‌گوید همین است که هست بایدای اجرا کنید و سیاست ما هم این است و آرام آرام وقتی تعداد سالن بیشتر شود، مدیریت به این فکر می‌افتد که چگونه می‌توانند تماشاگر ثابت خودشان را پیدا کنند.

- استیج، به عنوان متولی تئاتر کودک و نوجوان دنیا که ما در ایران هم داریم، چقدر به شما کمک کرد تا در این سالتی که مربوط به کانون است اجرا بگذارید؟**

واقعیت این است که آنها اصلا ما را نمی‌شناسند. یعنی چه‌هایی که خودشان درگیر این ماجرا هستند به‌اصطلاح این انجمن را می‌شناسند. ما خودمان اصلا در جریان نبودیم. من شنیده بودم و هیچ‌وقت هم این تلاش را نمی‌کنند و هیچ ارتباطی هم نداشتیم با آنها و هیچ‌وقت هم نخواستند که ارتباطی به وجود بیاید که می‌تواند این اتفاق بیفتد یا حداقل پتانسیل یک چنین برنامه‌هایی را در گروه‌هایی دارند می‌بینند که یک ذره حرفه‌ای‌تر دارند به این می‌پردازند و طبیعی هست که باید یک حمایت‌هایی هم از این گروه‌ها بکنند. از مرکز هنرهای نمایشی ما را معرفی کردند که گفتند گروهی هست که در جاهای مختلفی اجرا دارد و کار می‌کند. ما با گفتند که می‌توانید برای این سالن کار بکنید؟ و من هم گفتم موقت کار می‌کنم. یک تجربه را سعی‌روم و حداقل بفهمیم چه



اتفاقاتی در اینجا می‌افتد، شاید که در آینده بشود که کارهای بیشتری کرد. اما فعلا منتظریم ببینیم این تجربه به تا چه حدی خوب جواب می‌دهد.

- موسیقی مترسگ، یک موسیقی با تم غربی جز است. چقدر این موسیقی با تماشاگر خاص شما که کودکان و نوجوانان هستند از تباطر برقرار کرد؟**

موسیقی خوشبختانه جزء هنرهای والاست به این جهت که بی‌واسطه ارتباط برقرار می‌کند. اصلا نمی‌شود اینطور تعریف کرد که موسیقی سنتی یا آدم‌های جامعه ما ارتباط برقرار می‌کند چطور که الان این اتفاق نمی‌افتد. از مرکزش نگاه بکنید دیگر «حفظ و اشاعه» هست. موسیقی چیزی نیست که من بگویم کار ایرانی دارم انجام می‌دهم پس موسیقی سنتی ایرانی هم بایدروی کار بگذارم. به‌خصوص در حوزه تئاتر موسیقی خیلی توصیه‌می‌شود که آن حال و هوارا نمی‌خواستم. کمی حال و هوای اکسپرسیوتر می‌خواستم برای این اجرا. فکر می‌کنم که این موسیقی برای کار خوب است و اساسا من نمی‌توانستم که در کار سگ بیآورم و در کنارش هم موسیقی سنتی بگذارم. چه واکنشی به نظر شما می‌دیدم؟ حتما ببیننده‌ها من را تیر می‌زدند. این است که داستان ما فرنگی است، یعنی هنک، سگ گلوچرانی را که ما برداشتیم، خدا را شکر موسیقی نگزاسی و موسیقی کانتتری و اینچور چیزها نگذاشتیم. حال و هوایی هست که بچه‌ها یک کار خیلی خوبی کردند. نیامدند جنس را ببینند و برایش موسیقی بسازند. از روز اول تیرم که هر صحنه‌ای داشت شکل می‌گرفت حضور داشتند و آرام آرام موسیقی را ساختند. این موسیقی، خیلی موسیقی خوبی هست چون قشنگ از دل خود کار بیرون آمده و توانایی‌های بچه‌ها، چون دارند می‌خوانند در این کار و اینکه کار در کل خیلی وابسته به موسیقی هست طوری که به راحتی یا کمی با افرق بگویم که کار موزیکال است. چون بخش‌های عمده‌ای همین جور وابسته به موسیقی هست.

- این نوع موسیقی چگونه با کودک ارتباط برقرار کرد؟**

یکبار فقط در همدان بچه‌ها دست زدند. آن هم نه اینکه بچه‌ها این کار را بکنند، یکسری می‌را ساختند. گمراه داشتند که تصور می‌کردند هر اجرایی اگر همراهی بشود خیلی خوب است. کوچک‌ترین صدای ریتمی که می‌آمد، همه را مجبور می‌کردند که دست بزنند. شاید اگر بچه‌ها را به حال خودشان می‌گذاشتند هیچ کسی دست نمی‌زد. تماشاچی همیشه خودش بهترین واکنش را دارد. یعنی می‌داند که چه کار باید بکند. آیا جایی هست که اساسا باید دست بزند یا نزنند. فقط یک دوره بود آن هم به خاطر اینکه بچه‌های خیلی کوچکی آورد بودند که برای من بد نبود. به‌عنوان اینکه خودم و این کارم را تست بزنم با بچه‌هایی که اصلا جزو به‌اصطلاح گروه‌های مدنظر من نیستند. یعنی گروه کوچک‌تری هستند به لحاظ سن و سال. یک می‌خورند و راه می‌رقند و همه این اتفاق‌ها می‌افتاد و کلی هم خوش گذشت. یک کمی من داشتم تعجب می‌کردم چون این اجرا را خیلی با سکوت می‌دیدم چون سکوت این کار برای من خیلی مهم بود. اما در عین حال اصلا نمی‌شود که فکر بکنم که کار برای بچه‌های کم سن و سال اجرا بکنی و بعد به آنها بگویی که ساکت‌اجرا داری حرف می‌زنی؟! بچه‌است و اصلا باید که حرف بزند. اما آنها گروه موردنظر من نبودند. نمی‌توانستم که از آنها بخواهم که ساکت باشند. چون بچه‌ها نباید ساکت باشند. اجرا آن بچه‌ها باید که حرف بزند. اجرای‌های آنها خیلی فرق می‌کند. اجرا

یاد

سایت masthead.net برای زمان بازگشت مرژوک به لهستان است. زمانی که منتقدین منتظر نمایشنامه‌های او مثل همیشه به زبان لهستانی بودند اما این بار با تاثیر از لهستان امروزی.

- بازگشت شما به لهستان بر نوشتن تان تاثیر هم داشت؟**

واقعا جواب‌دادن به این سوال سخت است زیرا از زمانی که آمدهام به لهستان هنوز چیزی ننوشته‌ام، در ضمن تشخیص این همه تغییراتی که لهستان کرده در این سال‌هایی که من نهموده‌ام بسیار سخت دشوار است. الان که هفتاد ساله هستم هیچ چیز شبیه آن موقع نیست. همان‌طور که می‌دانید سن نویسنده‌ها تاثیر مستقیم‌روی آثارشان دارد اما دربار‌ه سوال شما اگر بخواهم صادقانه جواب بدهم باید بگویم نوشتن حرفه من است. من حرفه دیگری ندارم. می‌توانم از یک نظر دیگر به این قضیه نگاه کنم آن هم این است که بعد از سال‌ها در جایی هستم که همه لهستانی صحبت می‌کنند. سال هاست که همه در اطراف؛ ایتالیایی، فرانسوی و اسپانیایی حرف می‌زنند. شاید اینکه اطرافم پر شده از کسانی که لهستانی هستند همین خودش یک شانس مسلم باشد.

- زمانی که در خارج از کشورتان زندگی می‌کردید، در این زمان طولانی هر گز لهستانی صحبت نکردید و نشنیدید؟**

۱۵

سال اول، شماره ۴
شبهه ۲ شهریور ۱۳۹۲

و تماشاچی مدام در هم می‌شود. حرف آنها هست و واکنش بچه‌ها هم هست. این است که خیلی زنده است. اما یک کمی داستان من فرق داشت. یعنی به دبیرستانی‌ها داشتم فکر می‌کردم.

- میزان استقبال در این سالن چقدر بود؟ و میزان استقبال تماشاگر کودک و نوجوان تان چقدر بود؟**

برای من خیلی عجیب است. چرا که همه جا اعلام کردیم این نمایش برای چه رده سنی است و آن رده سنی موردنظر ما نیامد. بچه‌های کوچکی دارند می‌آیند با مادرهایشان، کلی هم نمایش را دوست دارند. مثلا کسانی هم هستند که چهار یا پنج بار آمدند و کار را دیده‌اند و سن و سالشان هم خیلی کم بود. اما آن رده سنی موردنظر من در این شهر گم شده. نوجوان در شهر ما گم شده است. دلایلش را می‌توانم کمی بفهمم. یکی از دلایل این است که اساسا در یک نچ سنی هستند که هم دوست ندارند یک نفر دستشان را بگیرد و آنها را جایی برود و هم در عین حال می‌خواهند که آزادی‌های خودشان را پیدا کنند. این قشر هنوز شهر را نمی‌شناسند تا بتوانند مصرف کنند.

- تئاتر کودک آنقدر تجربه شیرین بود که دوست داشته باشید ادامه بدهید؟ کسی که گروه لیو را به وجود آوردید و لیو خیلی مبدع بوده در این چند سال اخیر. آیا این اتفاق تئاتر با مخاطب کودک و نوجوان قرار است که از طرف شما ادامه دار باشد؟**

من خودم خیلی علاقه دارم که ادامه بدهم. چون این کار، کاری هست که اساسا لذت می‌برم به خاطر اینکه یک وجهی از تئاتر در آن هست که فوق العاده سبک است. یعنی احساس خوبی به آدم می‌دهد. وقتی می‌نشینم در سالن تمام مدت شغف دارم. حال خوبی دارد و من را سنگین نمی‌کند. این به نظر من در تئاتر ما کم شده است، این مودی که تماشاچی وقتی به بیرون از سالن می‌رود احساس کند که سبک شده است و این چیزی هست که حتی من برای برگشتن به

کار بزرگسالم، به این روحیه، به این بافت کار واقعا نیاز دارم. اگر بتوانم که این حس را در کار بزرگسال هم استفاده کنم خیلی بیروز می‌شوم. وقتی به کار بزرگسال که می‌رویم کمی سنگین می‌شویم. نه صرفا بگویم که چون مفاهیم آن سنگین‌تر است، نه صحبت روحیه کار است و اصلا ربطی به متن ندارد. خیلی سبک و خوب است و این تعریف سبک و خوب در تئاتر خیلی کم اتفاق می‌افتد. به خاطر همین من خیلی وقت است که کار سبک و خوب ندیده‌ام. مثلا «دادالوس، ایکاس و» غنی زاده بود، به‌خصوص در آن بخشی که داشتند پرواز می‌کردند برای من این حس را داشت. دلم از تئاتر این را می‌خواهد و این را نمی‌توانم تعریف و تئوریزه‌اش بکنم. به خودم می‌گویم من این را می‌خواهم. حالا هر اجرا و هر متنی که کمک کند و این مورد را برای من نگه دارد، به نظر من بخش عزیزی هست.

- به نظر شما ایراد تئاتر کودک و نمایش‌هایی که برای کودکان اجرا می‌شود در چیست؟**

من درباره تجربه‌ای که فقط می‌بینم می‌توانم صحبت بکنم. تجربه‌ای که من داشتم این است که همیشه فکر می‌کنم چرا همیشه بچه‌ها اینقدر خنگ حساب می‌کنند؟ از همان اول یک جوری می‌گیرند، در حالی که تئاتر هم دیدم برای فرابورگ بود. نمایش یک مرد بود و یک عروسک. دوتایی یک کار بی نظیر اجرا کردند. نمایش درباره مرگ و برای بچه‌ها و خیلی هم حیرت‌انگیز بود. ما برخورمان اینطور هست که می‌گوییم بنیای این بچه‌ها دنیای لطیفی است. برخوردی که در صداوسیمای می‌بینیم. مایه موضوعات دیگری را هم با جنس خود بچه‌ها به آن ها بگویم و با همه مفاهیم آشنا بشوند. نمی‌شود که فقط گل و بلبل آورد و یکسری عروسک را چرخاند منام به فکر آواز باشیمن و آن کاری که من دیدم خیلی کار درجه یکی بود و بچه‌ای بود که داشت ماجرای پدر بزرگش را روایت می‌کرد و خیلی جدی بود اما برای بچه‌ها بود و از آن دسته کارهایی که من حتی یک عکس دارم در زمره چیزهایی هست که همیشه در کنی‌ل‌هام نگه می‌دارم. هرباری که کار کودک دیدم پیش خودم گفتم خدایا! چه فعالیت‌های جلدی دار شکل می‌گیرد. چرا بچه‌ها را اینجوری خنگ می‌بینیم و چرا‌های دیگر... از یک حوزه بیرون نمی‌آیم. مثلا این «موم‌فلاتی» که آنرا تلویزیون، چرا باید تئاتر ما. کاری را انجام دهد که او هم دارد انجام می‌دهد. کاش یک اتفاق دیگری در تئاتر کودک بیفتد. ما به اینجور اجراها عادت کرده‌ایم و من خسته می‌شوم و دوست ندارم. در حالی که اعتقاد دارم کار کودک پر از خلاقیت است و ولر داین حوزه‌شدن یک دنیای بی‌مرز است. برای خود ما که کار بزرگسال انجام می‌دهیم یک «ورکشاپ» جدی هست. در مورد اینکه با یکسری چیزها بازی کنیم و به ذهنمان بگذاریم که قشنگ بداهه‌سازی کند و بچرخد این مرزهای باید نبایدهایی تئاتر را بشکند. آنجاست که همه چیز خوب دارد اتفاق می‌افتد. یک کار عروسکی درجه یک از اسپانیا دیدم که می‌بینیم خوب آنها دارند به این زمینه می‌پردازند و چرا مثلا اینجا بچه این مسئله پرداخته نمی‌شود چرا فقط همین را بلدیم که موزیک شاد و یک عده آمد که بالا و پایین می‌پرند و با لحن‌های لوس یا بچه‌ها صحبت بکنند که مثلا گویند می‌خواهم همکلام بچه‌ها شویم. آن بچه‌هم کمی که بگذرد خودش مثل من قضاوت می‌کند. می‌گوید: خب تو خجالت نمی‌کشی آدم گنده که‌داری اینجوری صحبت می‌کنی؟ ما کجائین شکلی صحبت می‌کنیم که تو الان داری این شکلی حرف می‌زنی و از تباطشان با کودک قطع خواهد شد. خوراک ندینیم. تئاتر باید به کودکان ماکثر کند. این چیزها را نباید در جای دیگر پیدا کنیم. اگر در جاهای دیگر هست بداییم که تئاتر کم‌گذاشته است. فضای دراماتیک یک فضای بی نظیری هست که آدم‌ها را درگیر کند. هیچ مدیوم دیگری این اندازه نمی‌توانم چراما از این ظرفیت استفاده نمی‌کنیم. فیلم از این مایه گرفت و بزرگ شد.

بله. تمام آن مدت طولانی هر گز یک لهستانی ندیدم، یعنی پیگیر هم نبودم.

- در این زمانیکه نبودید آیا زبان لهستانی تغییر هم کرده است؟** تغییرات بسیاری کرده اما من به زبان لهستانی خودم می‌نویسم نه زبانی که روزمره در لهستان استفاده می‌شود. منظورم این نیست که یک زبانی را خودم ابداع کرده‌ام و کلمات جدید اختراع کرده‌ام. من در استایل و سبک خودم می‌نویسم. با این تغییراتی که بر اساس گذر زمان و مُد در زبان به وجود می‌آید همین‌زده نمی‌شوم و به راه خودم ادامه می‌دهم. باید بگویم زبان لهستانی هم مانند زبان‌های دیگر تغییرات بسیاری کرده است.
- به نوشته‌ها ییتان لقب «پوچی منطقی» را می‌دهند. نظر شما چیست؟**

این نه تنها درست است، بلکه من با تمام وجود به آن اعتقاد دارم و هرگز به این نظر اعتراضی نخواهم کرد. بر این عقیده هستم که اینگونه نقدها منجر می‌شود که همه چیز را آسان ببینیم. این نقدها برای منتقدان زمان جوانی من هستند. من دیگر خیلی پیر هستم. ممکن است الان مُرده به حساب نیایم چرا که می‌دانم آن زمان گذشته و دیگر نقدها و نظرات آنها حوصله‌بر به نظر می‌آید.